

فلسفه تاریخ

روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری

○ فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری
○ تألیف: اتکینسون، آراف، مایکل استفورد و دیگران
○ ترجمه و تدوین: حسینعلی نوذری
○ ناشر: طرح نو، تهران، ۱۳۷۹

○ حسین احمدی

مماس فلسفه جوهری و فلسفه تحلیلی تاریخ است.^۱

آخرین بحث اتکینسون در فلسفه علمی تاریخ به کارکرد ارزش‌ها در تدوین تاریخ‌نگاری اختصاص یافته است و بر این نکته تأکید می‌ورزد که ارزش‌ها قابل تفکیک و خارج شدن از زندگی و تاریخ نیستند و مورخ می‌تواند با توجه به این مطلب و در نظر گرفتن ارزش‌ها به تدوین تاریخ بپردازد. در مبحث فلسفه جوهری تاریخ نیز، دیدگاه فلاسفه برجسته‌ای چون کانت، هگل، ویکو، مارگس و توین‌بی را مورد نقد و نظر قرار می‌دهد که قسمت اعظم آن به شرح و تفسیر «مارکسیسم» و «ماتریالیسم تاریخی» اختصاص یافته است. به نظر اتکینسون حداقل دو شیوه برای ارزیابی نظریه ماتریالیسم تاریخی وجود دارد:

- ۱- ارائه نظریه‌ای ظاهراً علمی درباره تحولات اجتماعی.
- ۲- طرح چشم‌انداز یا نگره‌ای تفسیری که قادر به ارائه فرضیاتی قابل آزمون توسط پژوهش تاریخی و واجد پیچیدگی‌های روش‌شناختی برای ممارست تاریخ است.^۲

اتکینسون نسبت به توین‌بی نظر مساعدی نداشته و با اینکه ذهن نیرومند، فعال، آگاه و پربارش را می‌ستاید ولی بر این باور است که آثار توین‌بی از نظر علمی بسیار نازل بوده و کتاب بررسی تاریخ او را نمی‌توان کتابی تاریخی انگاشت. نظریات توین‌بی بیش از آنکه علمی باشند، گونه‌ای ادبیات ذهنی یا تخیلی هستند.^۳ این مقاله با بررسی دیدگاه پوپر و ارائه کتابنامه و آثار معروف فلاسفه نظری تاریخ به پایان

قابل طرح و انواع تحقیقاتی که برعهده می‌گیرد، تاثیر بگذارد، فقدان عینیت وجود ندارد. سپس به تشریح تبیین و علیت در تاریخ پرداخته و به چهار نوع تبیین در تاریخ اشاره می‌کند:

الف: تبیین قانونمند که موردتوجه فلاسفه‌ای چون پوپر و همپل بوده است.

ب: تبیین عقلاتی که خاص فلاسفه‌ای چون کالینگوود و دری است.

ج: تبیین روایی که خاص مورخان سنتی است و براساس آن یک واقعه با نقل و روایت کردن وقایع قبل از آن تبیین می‌شود. کسانی چون اکشاف، باترفیلد و گالی از حامیان آن به‌شمار می‌روند.

د: تبیین علی که به اعتقاد اتکینسون خط

کتاب فلسفه تاریخ، مجموعه مقالاتی است درباره «علم تاریخ» و «فلسفه تاریخ» که توسط مترجم اندیشمند آقای حسینعلی نوذری تهیه، تدوین و ترجمه شده و مشتمل بر سه بخش عمده است:

بخش اول، پیرامون فلسفه تاریخ بوده و با ارائه پنج مقاله از فیلسوفان و متفکران، به معرفی این شاخه از معرفت تاریخی می‌پردازد.

اولین مقاله این بخش، به بیان دیدگاه آراف. اتکینسون استاد فلسفه و فلسفه تاریخ دانشگاه اکزتر انگلستان و صاحب نظر در حوزه فلسفه تاریخ و اندیشه سیاسی، پیرامون دو گرایش مهم در فلسفه تاریخ یعنی «فلسفه انتقادی» (تحلیلی تاریخ) و «فلسفه جوهری» (نظری تاریخ) پرداخته، اطلاعات ارزشمندی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

همچنین دیدگاه فلسفه تاریخ در هریک از این دو زمینه را مورد نقد و بررسی قرار داده و بر این باور است که فلسفه جوهری و فلسفه تحلیلی تاریخ گرچه از نظر اصول و مبانی از هم مستقل هستند اما امکان کمتری وجود دارد که بتوان این دو را کاملاً جدا و مستقل از دیگری به کار گرفت.^۱ وی در جای دیگری با اشاره به نظر کالینگوود، مؤکدانه بیان می‌دارد: تاریخ به هیچ‌وجه تدوین گاه‌شماری و یا گردآوری صرف وقایع و حوادث نیست. در ادامه نیز به شرح و تجزیه و تحلیل فلسفه تحلیلی مساله «عینیت در تاریخ» پرداخته، ضمن توضیح واژه عینیت و قبول گزینش به عنوان یک ضرورت در تدوین تاریخ، بر این باور است: مادام که تعهدات شخصی مورخ نه بر پاسخ‌هایی که ارائه می‌کند، بلکه بر پرسش‌هایی



مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ اثر مایکل استنفورد یکی دیگر از مباحث اولین بخش کتاب است که توسط مترجم، در قالب دو مقاله ترجمه و ارائه شده است.

مقاله اول با عنوان «گذشته، حال و آینده» به بحث و بررسی پیرامون اهمیت و جذبه تاریخ و جایگاه آن در حیات دنیوی و امروز پرداخته و روند تکاملی نگرش نسبت به تاریخ را ترسیم کرده

است. نقطه اوج این سیر از دیدگاه

مایکل استنفورد، «تکوین تاریخ

ذهنیات یا تاریخ عقاید» است.^۴ در

ادامه به دسته‌بندی ویژگی‌ها و

خصوصیات تاریخ پرداخته و هفت

ویژگی بارز را برای علم تاریخ

برمی‌شمارد. آنگاه ضمن اشاره به

دو گرایش مشهور، در فلسفه تاریخ

با تاکید بر دیدگاه اتکینسون، دلایل

عدم کارایی فلسفه نظری و

بی‌توجهی فلاسفه به فلسفه

انتقادی را به اجمال مورد بحث و

بررسی قرار داده و با ترسیم روند

کلی حرکت فلسفه تاریخ معاصر،

تمایز و افتراق بین دو معنی متفاوت

از تاریخ یعنی «تاریخ به مثابه واقعه»

و «تاریخ به مثابه ارزیابی» را در روند

تکامل فلسفه علمی و نظری تاریخ

مفید می‌داند.^۵ عناوین بعدی مقاله

مایکل استنفورد، «ارزیابی تاثیر

تفکرات کالینگوود»، «تاثیر مکتب

پوزیتیویسم منطقی»، «آراء کارل

گوستاوهمپل» و «نحوه ارتباط

فلسفه تاریخ با سایر رشته‌ها» است.

او تحت تاثیر کالینگوود، نکته

محوری در کلیه رشته‌های علوم

انسانی را دریافت معنی می‌داند:

زیرا معتقد است که معنی، مقوله‌ای

است که ذهن، زبان و جامعه را با

یکدیگر مرتبط ساخته و آنها را به

هم پیوند می‌دهد.^۶ سپس به تشریح

و توضیح دو معنای تاریخ - تاریخ به

معنی رویداد و تاریخ به مثابه ارزیابی

- پرداخته و تاریخ به معنای روند

حوادث را شرط اساسی و اصل لازم

برای تاریخ تحلیلی یا تفسیری

می‌داند. رابطه فلسفه تاریخ و پست

مدرنیسم و توانمندی‌های آتی

فلسفه تاریخ از دیگر مباحث مطرح

شده در این مقاله هستند. در پایان

نیز استنفورد بر ارتباط و پیوند فلسفه

جوهری و فلسفه انتقادی تاریخ تاکید ورزیده و برخلاف میشل فوکو به تداوم و استمرار در تاریخ، عشق و اعتقاد دارد و کاربردهای متعدد تفسیر را در فلسفه تاریخ تبیین می‌کند. و بر این باور است که ماهیت تفسیری تاریخ به طور فزاینده مورد توجه و اذعان قرار گرفته است.^۷

یکی دیگر از مقالات بخش نخست کتاب به ترجمه فصل اول کتاب (مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ مایکل استنفورد) اختصاص داشته و به

بررسی و تجزیه و تحلیل رابطه تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی می‌پردازد. وی در ابتدا این سه شاخه از علم را در قالب یک مثلث ترسیم کرده و سپس به تفصیل، روابط متقابل آنها را مورد توجه قرار داده است. مؤلف در قسمت اول مقاله، ضمن تعریف تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی، میان روش مطالعه و تحلیل در علوم طبیعی و علوم اجتماعی تمایز قائل شده و با بررسی آرا و اندیشه‌های ماکس وبر و تفاوت آن باتفکر پوزیتیویسمی

اگوست کنت به این نتیجه می‌رسد

که هر دانشمند علوم اجتماعی،

امروزه در خط مماس دو کانون

عینیت پوزیتیویستی و ذهنیت

خلاق و روشن‌بینانه به فعالیت

می‌پردازد.^۸ استنفورد در قسمت

دوم نیز به بررسی رابطه تاریخ

و علوم اجتماعی می‌پردازد و نقاط

اشتراک و افتراق این دو رشته را

دسته‌بندی می‌کند.^۹ و با بیان

شیوه‌های مدد و یاری متقابل آنان -

که عموماً برگرفته از نظریات الوین

راین، پیتربرگ، کریستوفر لوید و

کالینیکوس است به این فصل،

خاتمه می‌دهد.

در قسمت سوم به بررسی

رابطه فلسفه و علوم اجتماعی

پرداخته زمینه‌های تعامل و تقابل

این دو رشته، مورد بحث و بررسی

قرار می‌گیرد.

در بخش آخر نیز به موارد

پیوند فلسفه و تاریخ، اشارات

مختصر و مفیدی شده است. در

پایان مقاله،

مترجم علاوه بر درج کتابنامه

نویسنده، منابع و مأخذ مفیدی نیز،

به جهت مطالعه مباحث مطرح

شده در مقاله، تهیه و تدوین نموده

که درخور توجه و اهمیت است.

مقاله دیگری که در بخش

فلسفه تاریخ، ترجمه و ارائه شده

«چارچوب‌های اساسی در آموزش

مدرن تاریخ» است که به قلم لئون

پُمپا به رشته تحریر درآمده است.

نویسنده در این نوشته با طرح

مسائلی چون «شناخت فاکت

تاریخی»، «تبیین و درک تاریخی»،

«عینیت و ارزش» و «روایت و واقع

گرایی»، به دفاع از تاریخ‌نگاری

سنتی و روایی در مقابل پست

مدرن پرداخته است.



در مبحث شناخت فاکت تاریخی با بررسی آرای برتراند راسل انگلیسی و اندیشه سازه‌گرایی، در پی تبیین و تعیین این نکته است که گذشته واقعی چگونه قابل کشف است و مورخان در پی خلق و بازآفرینی گذشته هستند یا کشف حقایق آن. نتیجه‌ای که از این بحث حاصل می‌شود، متضمن پیوند حقایق حال و گذشته است. نویسنده در بحث تبیین و درک به شرح و توضیح الگوی قانون فراگیر کارل همپل در مورد همگونی قانون در زمینه علوم طبیعی و علوم انسانی پرداخته و با برشمردن نقاط قوت و ضعف نظریه مذکور، به این نتیجه می‌رسد که ناکامی الگوی قانون فراگیر، ناشی از مطابقت نادرست یا مقایسه غلط «تبیین در تاریخ» با «تبیین در علوم طبیعی» است. مؤلف در ادامه، تبیین عقلانی کالینگوود را مورد نقد قرار داده و می‌نویسد: تبیین عقلانی، تنها نوع تبیین موجود در تاریخ نیست. کالینگوود مدعی بود که تمام تبیین‌های تاریخی باید برحسب تفکرات و اندیشه‌های عامل صورت گیرند ولی این اظهار نظر قطعاً گزافه‌گویی و اغراقی بیش نیست.^{۱۲} نویسنده در بحث عینیت و ارزش، تاثیر ارزش یا هنجار را در عینیت بخشیدن به یک رویداد یا واقعه‌ای که مربوط به گذشته است، مورد ارزیابی قرار داده و همانند مایکل استفورد به این نتیجه می‌رسد که عینیت در تاریخ، تا حد زیادی متأثر از ارزش‌هایی است که مورخان به آن معتقدند.^{۱۳}

آخرین بخش مقاله با عنوان «روایت و واقع‌گرایی» به تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های مختلف در مورد رابطه روایت و حقیقت و میزان کاربرد روایت یا داستان در توصیف یک واقعه تاریخی پرداخته است. لئون پمپا با بیان نظریاتی که مخالف قطعیت روایات هستند، نتیجه می‌گیرد که... روایات، گزاره‌هایی ضمنی هستند درباره حقایق مربوط به گذشته که نوعاً با گزاره‌های بیان شده از سوی هریک از بخش‌های آن تفاوت دارند ولی در عین حال، در صورت لزوم می‌توان آنها را به صورت گزاره‌های صریح درآورد.^{۱۴} گفتنی است که مقاله مشتمل بر دو قسمت حاشیه‌ای نیز هست که به نوعی تکمیل‌کننده مباحث قبل هستند؛ یکی معرفی منابع اساسی در زمینه فلسفه تاریخ که با نقد و بررسی اجمالی همراه بوده و می‌تواند میزان تاثیرپذیری فکری نویسنده از آنها را تعیین کند و دیگری طرح سوالات اساسی آموزشی در زمینه فلسفه تاریخ (متناسب با مطالب ارائه شده در مقاله) است که می‌تواند به عنوان یک معیار ارزشیابی برای درک آموزه‌های قبل، مورد استفاده قرار گیرد.

آخرین مقاله متعلق به والتر بنیامین، از اعضای مکتب فرانکفورت است که با عنوان

از دیگر مباحثی که در بخش اول کتاب «فلسفه تاریخ»، مطرح شده «مقدمه‌ای بر فلسفه» اثر مایکل استفورد نام دارد که توسط مترجم، در قالب دو مقاله ترجمه و ارائه شده است

استفورد، تحت تاثیر کالینگوود، نکته محوری در کلیه رشته‌های علوم انسانی را دریافت معنی می‌داند.

زیرا معتقد است که معنی، مقوله‌ای است که ذهن، زبان و جامعه را با یکدیگر مرتبط ساخته و آنها را به هم پیوند می‌دهد.

یکی دیگر از مقالات بخش نخست کتاب به ترجمه فصل اول کتاب (مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ مایکل استفورد)

انحصار داشته و به بررسی، تجزیه و تحلیل رابطه تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی می‌پردازد. نویسنده، در ابتدا این سه شاخه از علم را در قالب یک مثلث ترسیم کرده و سپس به تفصیل روابط متقابل آنها را مورد توجه قرار می‌دهد.

«هجده‌تر در فلسفه تاریخ در کتاب نظریه انتقادی و جامعه و در سال ۱۹۸۹ گنجانده شده و با ترجمه و توضیح مترجم، پیرامون آراء و اندیشه‌های مکتب فرانکفورت به زیور طبع آراسته شده است. مقاله مذکور که فاقد فهرست است با نقد ماتریالیسم تاریخی و دیدگاه مارکس نسبت به تاریخ آغاز شده و با مباحثی پیرامون غیرعلمی بودن نظریات ماتریالیسم تاریخی و عدم قطعیت دیدگاه آن در مورد آینده، پیوند گذشته و حال، عدم قطعیت تکامل و پیشرفت در تاریخ و روند شکوفایی مکتب تاریخ‌نگاری به نکات اجمالی ادامه می‌یابد و در نهایت به این باور می‌رسد که هیچ واقعه‌ای را نمی‌توان صرفاً به این دلیل که علت به شمار می‌رود، واقعه‌ای تاریخی به حساب آورد. زمانی تاریخی به شمار می‌آید که حیات آن به سر آمده باشد.^{۱۵}

بخش دوم:

این بخش از کتاب با عنوان «روش‌شناسی در تاریخ»، دربردارنده سه مقاله درباره ارتباط تاریخ و فلسفه، تاریخ و اقتصاد و تاریخ و جامعه‌شناسی است.

مقاله اول که ترجمه‌ای است از فصل اول کتاب ساختارهای تاریخ نوشته کریستوفر لوید استاد تاریخ اقتصادی و اجتماعی دانشگاه نیوانگلند- به رابطه اقتصاد و تاریخ توجه کرده و درخصوص تبیین روش‌شناسی علمی در تعیین ماهیت ساختارهای تاریخی و فرآیندهای تحول ساختاری و نظام‌های اقتصادی به ارائه نقطه نظرات گوناگون پرداخته است. نکات محوری مقاله: ترسیم تاریخ‌نویسی ساختاری، اهمیت واقع‌گرایی جامعه‌شناختی، ارتقاء بخشی به تبیین‌های تاریخ ساختارهای اجتماعی و اقتصادی بوده و اهم موضوعات مطرح شده در این گفتار پیرامون روابط متقابل فلسفه و روش‌شناسی و نظریه در تبیین علمی، ضرورت تدوین علم تاریخ ساختار اجتماعی، مفهوم قلمرو علمی و رابطه روش‌شناسی ساختمندگرا با نظریه ساختمندگرا می‌باشد.^{۱۶} کریستوفر لوید در ابتدای بحث در بررسی زمان نگارش تاریخ اقتصادی و اجتماعی ابن خلدون، تونسی و کتاب مقدمه‌اش را نخستین تلاش شناخته شده در نگارش اثر نظری و تجربی راجع به تاریخ ساختاری در جهان شرقی دانسته، در عالم غرب نیز از کسانی چون جیامبا تیستا و یگو، جان

میلار، آدام فرگوسن و آرجی تورگو نام می‌برد که نظریاتی در باب تحولات اقتصادی و اجتماعی ارائه کرده‌اند، در آلمان نیز کانت، هگل، مارکس و ویلهلم فن رانکه، منادی تاریخ عمومی مدرن و آرمان‌گرایانه‌ای شدند که در اوایل قرن ۲۰ در دانشگاه‌های انگلیسی زبان کاملاً جا افتاده و نهادینه شده بود. اما آدام اسمیت موفق شد بین رویکرد تاریخی کل‌گرایانه مکتب اسکاتلند در برخورد با اقتصاد و جامعه و رویکرد انتزاعی فردگرایانه و غیر تاریخی مکتب اقتصاد کلاسیک پیوند ایجاد کند.^{۱۲} در ادامه زمینه شکل‌گیری مکاتب اقتصادی در قرن ۱۹ و ۲۰ مورد بررسی اجمالی قرار گرفته و کریستوفر لوید به چهار ویژگی مهم علم در مبحث ضرورت تدوین علم تاریخ ساختاری اجتماعی اشاره و تصریح نموده است که هم موافقان و هم مخالفان تاریخ علمی معمولاً برداشتی ساده‌انگارانه و تجربی و کمی از علم دارند که نه حق مطلب را در مورد علم ادا می‌کند و نه امکان ایجاد تاریخ اجتماعی علمی را فراهم می‌سازد.^{۱۳} در مبحث «روابط متقابل فلسفه، روش‌شناسی و نظریه در تبیین علمی» نیز، کریستوفر لوید ضمن اشاره به تفاوت تبیین در علوم طبیعی و علوم اجتماعی، جریان نسبیت‌گرایی را مورد نقد قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که جریان فرآیندشده رمانتیکی، هرمنوتیکی و نسبی‌گرا درباره پژوهش‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی قویاً منکر این نظر است که این علوم می‌توانند همانند علوم طبیعی شوند.^{۱۴}

نویسنده در بحث مفهوم قلمرو علمی نیز، ضمن اشاره به تمایز روش شناخت در علوم مختلف به دنبال راهکاری برای تلفیق و پیوند رشته‌های علوم به ویژه تاریخ، اقتصاد و علوم اجتماعی است.

مبحث اهمیت واقع‌گرایی در تاریخ و علوم اجتماعی با برشمردن شکل رئالیسم در جنبه‌های مختلف - رئالیسم فلسفی، رئالیسم معرفت‌شناختی، رئالیسم استعلایی، رئالیسم تجربی، رئالیسم مصلحت‌اندیش و رئالیسم جامعه‌شناختی - و برجسته کردن وجه تمایز هریک، به شکل نموداری ترسیم می‌گردد.^{۱۵} و توضیح و تفسیر نحله‌های مختلف روش‌شناسی، فردگرا و کل‌گرا و ساختمان‌گرا و نقش آنها در تبیین تاریخ، عصاره بحث بعدی این مقاله است که عنوان «وقایع، کنش‌ها و ساختارها در منافذیک اجتماعی» گرفته است. و در ادامه نیز معضلات تبیین تاریخ ساختاری را این‌گونه برمی‌شمارد:

الف: معضلات تبیین علمی در تاریخ که رابطه متقابل بین مفروضات، تمثیل‌ها، الگوها، نظریه‌های عام و شواهد تاریخی یک مشکل

روش‌شناختی جدی در تبیین علمی از تاریخ ساختاری است.

ب: دشواری دقت و جامعیت مفهومی و نظری در تبیین تاریخ.

ج: دشواری کارایی و کفایت مفهومی و نظری.

ح: دشواری تمایز بین ذهنیت‌گرایی در برابر عینیت‌گرایی یا تفاوت بین واقعیت طبیعی و واقعیت اجتماعی.

د: دشواری تدوین وادامه دستاوردها و استدلال‌های تاریخی به نسبت علوم طبیعی یا پیوندتخلیل ساختاری با توصیف روایی.

ذ: شکل مقایسه و تطبیق در نتایج و تبیین تاریخی.

کریستوفر لوید در ترسیم رابطه روش‌شناسی ساختمان‌گرا با نظریه ساختمان‌گرا نیز بر این باور است که «ساختمندگرایی روش‌شناختی به گونه‌ای تقابلی متضمن نظریه عام ساختمان‌گرایی جامعه‌شناختی است و بدون نظریه‌ای ساختمان‌گرا درباره جامعه و کنش، جایی برای تاریخ وجود ندارد و بدون تاریخ نیز هیچ‌گونه تبیین جامعه‌شناختی اصیل، امکان وجود ندارد.»^{۱۶} ناکامی رویکردهای اکونومیستی در تبیین پدیده‌ها و ساختارهای تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و تلاش برای ارائه اقتصاد جامعه‌شناختی و توضیح و تفسیر و تعیین تمایز آن با جامعه‌شناسی اقتصادی و تبیین رابطه ساختارها با وقایع و کنش‌های خرد و کلان نیز، تلاش فکری نویسنده را در ترسیم یک چارچوب اساسی برای تحلیل توانمندی‌های اقتصادی در شکلی تازه، به نمایش می‌گذارد که با بیان روش‌ها و موضوعات پژوهش کیلومتریکی و معرفی منابع مهم آن - که ظاهراً توسط مترجم تهیه و تدوین شده است - به پایان می‌رسد.

دومین مقاله از بخش «روش‌شناسی در تاریخ»، «رابطه فلسفه و تاریخ» نام داشته و ترجمه فصل دوم کتاب تاریخ فرهنگی به قلم روزه شارتیه - فیلسوف تاریخ و مورخ فرانسوی تبار - است که با موضوعاتی چون بحران میان بازنمایی، کاربست و تملیک، فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه، تاریخ در برابر داستان و... به دنبال تدوین برخی ویژگی‌های اساسی و عینی حاکم بر رابطه تاریخ با دیگر شاخه‌های دانش نظیر تاریخ ادبی، معرفت‌شناسی علوم و فلسفه است.

بازنمایی (represtation)، کاربست (practice) و تخصیص یا تملیک (aprop-riation)، سه مفهوم اساسی در این مقاله هستند که نویسنده سعی کرده است آن را در ابتدای بحث خود معنا کند و در ادامه با اظهار ناخرسندی از عدم وفاق و پیوند میان تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ به دنبال یافتن راهی برای نزدیکی

این رشته باشد. سپس روزه شارتیه، با تمسک به آراء هگل و فوکو به بررسی زمینه افتراق آنان در یک بستر تاریخی پرداخته و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که برنامه ارائه شده توسط فوکو اکنون در قالب تعبیری تازه تدوین شده است که مستلزم پرداختن دقیق به سوالات جدیدی است که در حد فاصل بین کاربست تاریخ و تفکر فلسفی قرار گرفته‌اند.^{۱۷} دشواری تفکیک بین واقعیت تاریخی و افسانه و ایدئولوژی، تمایز بین حکایت و حادثه و دغدغه بررسی قواعد روایت صادق، از دیگر مسائل موردعلاقه روزه شارتیه است که سعی کرده با توسل به آبخخور فلسفه، راه چاره‌ای برای آن بجوید و در پایان استنتاج کند که برای حل مشکلات و معضلات رشته تاریخ، همکاری و قرابت بین تاریخ و فلسفه ضروری است و برای تحقق این پیوند باید ضمن تدوین یک تاریخ تطبیقی، طرح مسائل فلسفه به بیان تاریخی و با بیان پرسش در تاریخ فلسفه صورت تحقق پیدا نماید.^{۱۸}

سومین مقاله از بخش دوم با عنوان «رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ» به قلم پیتر بروک - استاد تاریخ فرهنگی دانشگاه کمبریج - به دنبال یافتن روزه‌هایی برای تماس و پیوند جامعه‌شناسی و تاریخ یا نظریه و ساخت و بررسی مساعادت متقابل این دو رشته، به توضیح و تفسیر عناوینی چون تفکیک تاریخ و نظریه، نفی گذشته، ظهور تاریخ اجتماعی و همگرایی و انطباق نظریه و تاریخ پرداخته است.

او در ابتدای مقاله، ضمن اشاره به تفاوت معنایی نظریه (Theory) با الگو (Model) و مفهوم (Concept)، با تعریف جامعه‌شناسی به عنوان علم مطالعه و بررسی جامعه انسانی با تکیه بر تعمیم‌های کلی درباره ساختارها و تاریخ به عنوان علم مطالعه و بررسی جوامع انسانی در شکل جمعی آن، این دو دانش را نه تنها مغایر و متناقض با یکدیگر نمی‌داند بلکه بر این باور است که این دو مکمل یکدیگرند.^{۱۹} سپس به زمینه افتراق تاریخ و جامعه‌شناسی در یک بستر تاریخی نظر افکنده است و ضمن اشاره به قرابت این دو رشته در قرن هیجدهم به واسطه ظهور آثاری چون: گفتاری در آداب و رسوم و عادات از ولتر، تاریخ اونا بروک نوشته یوستوس موزر و انحطاط و سقوط امپراتوری روم از گیبون، عمده‌ترین زمینه‌های جدایی این دو را در اواخر قرن ۱۹ این‌گونه دسته‌بندی می‌کند:

الف: ظهور لئوپلدین رانکه آلمانی و توجه به تاریخ، تنها به عنوان ابزاری برای رشد و ارتقای وحدت ملی.

ب: تحول و انقلاب در منابع و روش‌های تاریخ‌نگاری و تمایل به سوی اسناد و مدارک.

ج: گروهی از مورخان - به مانند دیتلای و بندتوکروچه - به دلیلی علمی بودن بیش از حد و برخی به خاطر علمی نبودن تاریخ اجتماعی آن را طرد می‌کردند.^{۲۵} این روند در اوایل قرن ۲۰ به سمت و سوی دیگری، گرایش پیدا کرد و این بار نظریه‌پردازان اجتماعی بودند که با ترکیب مواد تاریخی، پایه‌های جامعه‌شناسی تطبیقی را مستحکم ساختند و کسانی چون **دلایلاشه** (جغرافی دان)، **فردینان تونیز** (جامعه‌شناس)، **جیمز فریزر** (مردم‌شناس) کار خود را به عنوان مورخ دنیای باستان شروع کردند و بعدها **ویلفرد دوپارتو**، **امیل دورکیم** و **ماکس وبر** نیز، تاریخ را چاشنی کار خود قرار دادند. اما توجه به کار میدانی و آزمایشگاهی، بار دیگر زمینه افتراق بین تاریخ و جامعه‌شناسی را فراهم کرد. ظهور «مکتب آنال» در دهه ۱۹۲۰ م. زمینه پیوند و قرابت دوباره تاریخ و جامعه‌شناسی را فراهم کرد و **فرنان برودل** بر این باور تأکید ورزید که این دو رشته باید به هم نزدیک شوند زیرا پژوهشگران هر دو رشته سعی دارند تجربه انسان را به صورت یک کل ببینند.^{۲۶} پیدایش واژه‌ها و اصطلاحاتی چون «جامعه‌شناسی تاریخی»، «مردم‌شناسی تاریخی»، «جغرافیای تاریخی» و «اقتصاد تاریخی» همگی نشان از یک ارتباط نزدیک بین تاریخ و جامعه‌شناسی دارد که این بینش را به تعبیر پیتربرک باید به فال نیک گرفت.

بخش سوم:

سومین بخش از کتاب **فلسفه تاریخ**، **روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری**، به نقد و بررسی «مکتب تاریخ‌نگاری معاصر» اختصاص یافته است.

مقاله اول این بخش ترجمه فصل سوم از کتاب نوع جدیدی از تاریخ (A New kind of history) با عنوان «فوکو و عدم استمرار در تاریخ» است که به قلم **مارک پُستر** به رشته تحریر درآمده است. مقاله پس از توضیح نسبتاً جامع مترجم در مورد میشل فوکو و اندیشه‌های او، به ارزیابی نظریه تاریخ فوکو پرداخته و با بررسی کارنامه تاریخ‌نگاری در اروپا و گذر از اندیشه‌های کسانی چون **اریک اریکسون** و تفکرات مخالفان و موافقان **مارکسیسم**، به فوکو نظر می‌کند و در پاسخ به این سؤال اساسی که آیا در نوشته‌های فوکو، نظریه‌ای درباره تاریخ دیده می‌شود و می‌توان فوکو را یک مورخ نامید؟ می‌نویسد: «فوکو روند تحول تاریخ گذشته را نقل نمی‌کند، راوی حوادث و وقایع گذشته نیست، او مورخ استمرار و تداوم نیست بلکه مورخ عدم استمرار و عدم تسلسل است»^{۲۷} این نوشته با طرح مباحثی چون: **دیرین‌شناسی دانش**، **کثرت نیروها** و

جایگزینی برای **مارکس** به تبیین **رنوس عمده** دیدگاه **فوکو** در تدوین تاریخ و وجه قرابت و خصومت آن با **تئوری مبارزه طبقاتی مارکسیسم** می‌پردازد.

دومین مقاله در این بخش با عنوان «تاریخ‌نگاری یا مکتب اصالت تاریخ» به قلم **حسینعلی نوذری** - مترجم محترم کتاب - به رشته تحریر درآمده است. در این پژوهش که با طرح پیش زمینه بحث تاریخ‌نگاری و گله‌مندی از ترجمه **دیرنگام** منابع دست اول در حوزه فکر و اندیشه، آغاز شده با بررسی تاریخچه پیدایش و موارد کاربرد واژه تاریخ‌نگاری ادامه یافته و با بررسی اصول اساسی مکتب **هرمنوتیک**، **مدرن** و **پست مدرن** به پایان می‌رسد.

«مارکسیسم و تاریخ‌نگاری»، عنوان بحث دیگر مقاله است که نویسنده به نقد و نظر در مورد تاریخ و نحوه نگرش به آن در آراء و اندیشه‌های **مارکس**، **انگلس** و **کارل پوپر** می‌پردازد و استنتاج می‌کند که کاربردهای مفهوم تاریخ‌نگاری در اندیشه **مارکسیستی** تقریباً به اندازه آن در تفکر اجتماعی ماقبل **هگل**ی **آلمان** متغیر و متنوع بوده است.^{۲۸} در بررسی دیدگاه **شارحان** و نظریه‌پردازان نیز، اندیشه‌های **ارنست تروویچ**، **کارل مانهایم**، **فریدریش مینکه** و **بندتوکروچه** را درباره تاریخ‌نگاری موردتوجه قرار داده و سه وجه مشترک در اکثریت جریان‌های تاریخ‌نگار را برجسته می‌کند:

الف: نفی **فردگرایی** روش‌شناختی

ب: اعتقاد به وجود قوانین **تکامل** اجتماعی

ج: اعتقاد به **قدرت پیش‌بینی** آینده، توسط

قوانین اجتماعی.

آنگاه **بینش** **پساساختگرا** در مورد تاریخ‌نگاری مورد بحث قرار گرفته و استنتاج شده است که تاریخ‌نگاری **پسا ساختگرا**، تاریخ را به مثابه نوعی کنش تلقی می‌کند تا یک نوع **معرفت‌شناسی**. زیرا مدعی است که **مورخان** به تولید شناخت درباره گذشته می‌پردازند تا به احیاء حقیقت گذشته.^{۲۹} نگرش اجمالی به منش ساختارگرایی در مکتب تاریخ‌نگاری **آنال** فرانسه، بررسی زمینه‌ها و تأثیرات و چالش‌های تاریخ‌نگاری نو - که در دهه ۱۹۸۲ م. در **امریکا** با نوشته‌های **استفن گرین بلات** متولد شد روند افول آن، از دیگر مباحثی است که در این مقاله به اجمال طرح و تفسیر شده‌اند.

سومین مقاله این بخش، متن سخنرانی **پروفسور جان لوئیس گدیس** - استاد تاریخ آمریکا - است که در سال ۱۹۹۳ م. در دانشگاه **آکسفورد**، ایراد شده است. موضوعات کلی مطرح شده در این سخنرانی علمی عبارت‌انداز:

بررسی اجمالی آرا و افکار **مارک بلوخ**

لئون پُپیا در مقاله خود

با طرح مسائلی چون

«شناخت فاکت تاریخی»،

«تبیین و درک تاریخی»،

«عینیت و ارزش» و

«روایت و واقع‌گرایی»

به دفاع از تاریخ‌نگاری **ستنی** و

روایی در مقابل **پست مدرن**

پرداخته است

آخرین مقاله در **مبحث فلسفه**

تاریخ، متعلق به **والتر بنیامین**،

از اعضای **مکتب فرانکفورت**

است که با عنوان

«**هجده** **تزد** در **فلسفه تاریخ**»

در **۱۹۸۹** در کتاب

نظریه انتقادی و جامعه

به چاپ رسیده است

و با ترجمه و

توضیح مترجم،

پیرامون آراء و

اندیشه‌های

مکتب فرانکفورت

به **زیور طبع**

آراسته شده است

فوکو و تاریخ‌نگاری معاصر

بخش روش شناسی در تاریخ، دربردارنده سه مقاله درباره ارتباط تاریخ و فلسفه، تاریخ و اقتصاد و تاریخ و جامعه شناسی است

کریستوفر لوید
در بررسی زمان نگارش
تاریخ اقتصادی و اجتماعی،
ابن خلدون، تونسلی و
کتاب المقدمه اش را
نخستین تلاش شناخته شده
در نگارش اثر نظری و تجربی
راجع به تاریخ ساختاری
در جهان شرق
می داند

فرانسوی در مورد تاریخ و توضیح مفهوم تاریخ جهانی از نظرگاه او، طرح پیوند گذشته، حال و آینده و لزوم توجه بیشتر به تاریخ گذشته، نقد و بررسی دیدگاه رانکه آلمانی در مورد عدم استمرار زمان، چالش‌های نسبیت‌گرایی تاریخی تفاوت شیوه و روش در نزد مورخان سنتی و معاصر و در نهایت رسیدن به این نتیجه که تاریخ معاصر باید دامنه تجربیات، عرصه پویا و گستره تحقیقات را آنقدر گسترش دهد تا ما بتوانیم پرداختن به حال و پیش‌بینی آینده را در آن وارد سازیم.^{۱۲}

آخرین بخش کتاب نیز به شرح مصاحبه علمی میشل فوکو، کلربریر و پی‌یر بلانشه اختصاص یافته است.

ارزیابی انتقادی:

تاریخ‌نگاری در ایران، روند ناهمواری را طی کرده است و مورخان ایرانی قرن‌هاست که اندر خم کوچه اول تاریخ‌نگاری، سرگشته گوهر حقیقت بوده‌اند، نگاهی گذرا به اکثریت منابع و کتب تاریخی، بیانگر این نکته است که تاریخ‌نگاری نقلی و روایی، تنها راه و روشی بوده که قریب به اتفاق به کار می‌برده‌اند و تنها می‌توان از کسان انگشت‌شماری یاد کرد که گهگاه در آسمان تاریک تاریخ توصیفی این سرزمین، درخشیده و خاموش شده‌اند.

در بیان ویژگی بارز تاریخ‌نگاری در ایران نیز می‌توان گفت، تاریخ‌نگاری ما کمتر رنگ مردمی و ملی به خود گرفته و به استثنای مقاطعی کوتاه، بیشتر در خدمت سیاست شاهان بوده است تا روح جمعی جامعه ایرانی و آنچه که به عنوان تاریخ ثبت شده، بیشتر به یک مدیحه سرایی شبیه بوده است تا توصیف وقایع. در شیوع این آفت، علل و عوامل بسیاری دخیل بوده‌اند. کسب منفعت و دوری از مضرت، ترس از اذیت و یا فرار از عقوبت در گذشته و غریب بودن خانواده علوم انسانی در ایران، عدم توجه به تخصص‌گرایی در تاریخ و تمایل به نگارش کلیات، هم‌تراز کردن زمان تاریخی با علم تاریخ، عدم همکاری محافل دانشگاهی در تدوین و ترسیم خطوط اصلی علم تاریخ و به بیانی دیگر بی‌متولی بودن تاریخ، واگذار شدن کار تاریخ‌نگاری به کسانی که هیچ اطلاعی از فنون و رموز تاریخ ندارند و در نهایت عدم آشنایی مورخان حقیقی با اصول، روش‌ها و مکاتب تاریخ‌نگاری، و این همان دردی است که مترجم کتاب را نیز آزرده و به ترجمه و تدوین مقالات حاضر، تحریک و ترغیب نموده است.

بر مبنای نگرش مترجم می‌توان گفت که اگر دانشجویان و محققان امروز یاد بگیرند که بدون چسب و قیچی هم می‌توان، تاریخ نوشت و تاریخ، امروز تنها توصیف واقعیتی در گذشته

نیست بلکه یافتن و کشف حقیقتی در گذشته، تأثیر آن بر حال و پیامدش بر آینده است، آن وقت از گوشه عزلت به درآمده و عرصه پایمال شده خود را از منادیان سیاست و ژورنالیست‌های مدعی درایت، پس گرفته و شاهد تولدی تازه در عرصه تاریخ‌نگاری خواهیم بود. بر همین اساس می‌توان گفت کتاب فلسفه تاریخ و روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، طلیعه این راه و نویدبخش طریقه‌ای جدید در زمینه تدوین تاریخ است، و مترجم، همچون طبیب حاذقی است که درد را درست تشخیص داده است - گواينکه در درمان، اسیر معضلاتی چند شده - مقدمه‌های پرمایه‌ای که در ابتدای هر مقاله تهیه و تدوین شده به مثابه چراغی است که سالک مبتدی را در پیمودن راهی که در پیش گرفته، مساعدت و راهنمایی می‌کند. تدوین مقاله‌ای به قلم خود مترجم، بیانگر آشنایی او با علم تاریخ و فن تاریخ‌نگاری و مباحث نظری در این زمینه است و این نکته، خواننده را مجاب می‌کند که مترجم از سر تفنن و تفاخر و پرکردن اوقات فراغت، به ترجمه کتاب روی نیاورده است. وجود فهرست موضوعی در آخر کتاب نیز امتیاز دیگری است که اهمیت آن را دوچندان کرده و کار را برای محقق و مورخی که به دنبال موضوع خاصی در فلسفه تاریخ و یا روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری است، آسان می‌سازد.

تاکنون در مورد فلسفه تاریخ، نوشته‌های انگشت‌شماری به فارسی ترجمه شده است، اما در زمینه روش‌شناسی و اصول تاریخ‌نگاری تنها چند اثر شاخص تدوین گشته است. آنچه که در این کتاب، اهمیت ویژه‌ای دارد، مقالاتی است که در زمینه ذکر شده، ترجمه و تدوین شده و امید می‌رود که گام‌های مؤثر دیگری توسط محققان و مترجمان محترم در این زمینه برداشته شود.

نثر گویا و قابل فهم مترجم را هم باید به مجموعه محاسن و ارزش‌های کتاب اضافه کرد که علی‌رغم ثقیل بودن مطلب و ناهمگون بودن نوشته‌ها، آهنگ هماهنگ و متعادلی را در فضای کلی کتاب، حاکم کرده است.

معرفی منابع و مأخذ فارسی و لاتین برای کسب معلومات و اطلاعات بیشتر در پایان برخی مقالات توسط مترجم و نویسندگان مقالات نیز هم نشان از وسعت دید و تلاش مترجم در مطالعه آثار و کتبی است که در زمینه فلسفه تاریخ و روش‌شناسی تدوین شده و هم بیانگر تبخّر محققان در زمینه موضوعات مطرح شده می‌باشد.

اما در کنار امتیازات ویژه این اثر، کاستی‌هایی نیز مشاهده می‌شود. بخشی از این ایرادها به مترجم محترم بازمی‌گردد و بخشی نیز به نقطه نظرات و آراء نویسندگان مقالات مربوط

می‌شود. مهم‌ترین ایرادانی که بر این کتاب وارد است عبارتند از:

این اثر بیشتر مجموعه‌ای از مقالات است تا یک کتاب و اگر مزیت آن این باشد که هر قسمت تا حد زیادی نتیجه آخرین تحقیقات و پژوهش‌های نویسنده است، این عیب را هم دارد که از حداقل هماهنگی و یکسانی - که لازمه هر تألیف جامع است - برخوردار است. درست است که مترجم سعی نموده سطح کلی اثر را تا حدی خاص حفظ کند اما در اینجا مراد سطح علمی مقالات است که با متد و الگوهای تحقیقی متنوع و مختلف به رشته تحریر درآمده‌اند و اگر طرح و تدوین آنها به صورت مجزا در مجلات علمی عاری از اشکال باشد، جایگزین کردن آن در یک کتاب، شاید تعادل و انسجام لازم را نداشته باشد. با تلاش و همت مترجم مقالات در سه بخش مجزا دسته‌بندی شده‌اند اما این جمع‌بندی و تقسیم‌بندی نیز خالی از ایراد نیست: بخش دوم مقاله مایکل استفنورد با عنوان «فلسفه تاریخ، رابطه تاریخ و فلسفه و علوم اجتماعی» قابل طرح در بخش روش‌شناسی است اما ظاهراً یا به دلیل داشتن عنوان فلسفه تاریخ و یا پیوند با قسمت اول مقاله در بخش فلسفه تاریخ مطرح شده است. همچنین گنجاندن مصاحبه با میشل فوکو با عنوان «ایران روح دنیای فاقد روح» - علی‌رغم اظهارات مترجم در مقدمه آن - چندان درخور توجه و مناسب نیست تا در بخش مکاتب تاریخ‌نگاری، جای داده شود و شاید بهترین طرح آن می‌توانست بعد از مقاله مارک پستور در مورد فوکو و نظریه عدم استمرار او باشد. سخنرانی جان لوئیس گدیس با عنوان «تاملی در تاریخ معاصر» نیز حامل یک نگرش فلسفی در تاریخ است و منادی یک بینش علمی و انتقادی در فلسفه تاریخ می‌باشد که قابل بیان در بخش اول بود.

دیگر آنکه مترجم و ناشر مدعی‌اند که اثر حاضر، نخستین پژوهش جامع و مدون در حوزه‌های سه گانه فلسفه تاریخ، روش‌شناسی تاریخی و تاریخ‌نگاری به زبان فارسی است و مقالات مطرح شده نیز از دیدگاه علمی تازه و به روز هستند. این سخن تا حدی درست است و همان‌گونه که در ابتدای این بحث اشاره شد، گام بزرگی است که در راه اعتلای بینش و روش در تاریخ‌نگاری برداشته شده است. اما جدید و به‌روز بودن تمام نوشته‌های کتاب را نمی‌توان با قطعیت پذیرفت.*

از دید فنی و تخصصی نیز بخش‌های زیادی از کتاب از تیررس نقد دور می‌ماند، زیرا مقالات مطرح شده تنها بخش کوچکی از آثار نویسندگان آن است و هرگونه اظهار نظر در مورد آنان، بازآفرینی حکایت فیل در تاریکی خواهد بود.

با این حال در لابه‌لای نوشته‌های کتاب، نکاتی است که باید با تأمل بیشتری به آن نگریسته شود. مثلاً آیا دیدگاه میشل فوکو نسبت به آموزه‌های دینی و توجه او به مذهب شیعه به عنوان کانون شکل‌گیری انقلاب اسلامی،^{۳۱} خود نوعی استمرار در تاریخ و پیوند گذشته با حال نیست؟ و یا در بحث فلسفه جوهری یا نظری تاریخ از انکینسون، مقاله کانت طرحی برای یک تاریخ جهانی، از دیدگاه جهان وطنی ترجمه شده است. در حالی که عنوان دقیق آن «اندیشه تاریخ جهان از دیدگاه جهان‌بینی» می‌باشد و نویسنده مقاله تنها به شرح اجمالی دیدگاه فلاسفه نظری پرداخته و از نقد فرضیات آن چشم‌پوشی کرده است.^{۳۲} گو اینکه از هر دو، فیلسوف دیگر آلمانی که افکار او تأثیر زیادی بر اندیشه هگل داشت، نیز نامی برده نشده و افکار و اندیشه‌هایش، طرح و نقد نشده است. حال آن که شاهکار چند جلدی هر دو گویای این مطلب است که او را می‌توان یکی از پیشگامان فلسفه نظری تاریخ به حساب آورد.

در بحث رابطه فلسفه و تاریخ نیز تعریف و تشریح سه مفهوم «باز نمایی»، «کاربست» و «تملیک» قدری گنگ و ناهم‌بند است و امکان برقراری ارتباط منطقی بین تعریف این سه واژه و بقیه اجزای نوشته بسیار ثقیل می‌باشد.^{۳۳}

در نوشته والتر بنیامین نیز دیدگاه‌های وی در مورد فلسفه تاریخ، چنان درهم خلط شده‌اند که امکان تمیز دادن دیدگاه نظری و انتقادی قدری مشکل است و نیز عدم پیروی مقاله از یک روند منطقی و تعریف شده، قدرت استنتاج را کاهش می‌دهد. به جز مقاله‌ای که توسط مترجم محترم با عنوان «تاریخ‌نگاری یا اصالت تاریخ» تدوین شده و برخوردار از جمع‌بندی و ارائه نتیجه است، سایر مقالات از چنین امتیازی محرومند و شاید یکی از دلایل آن این باشد که اینها، تنها بخش کوچکی از یک اثر هستند. مقاله خود مترجم نیز بیشتر به یک ترجمه شبیه است تا یک تدوین و با عنایت به بهره‌مندی وسیع نویسنده از منابع لاتین گاه حلقه‌های پیوند میان ارجاعات چنان گسسته است که نوشته از حالت تدوین خارج می‌شود.

مع الوصف به مصداق شعر شاعر شیراز حافظ که:

کمال صدق محبت ببین نه نقص گناه
که هرکه بی‌هنر افتد نظر به عیب کند
باید به کار ارزنده علمی ارج گذاشت و از اندک لغزش آن نیز، در پرتو اهمیت و ارزش آن چشم‌پوشی کرد و حضورش را در محفل پیوندگان معرفت به فال نیک گرفت و مطالعه آن را به جویندگان گوهر دانش - به ویژه مورخان - توصیه نمود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. انکینسون، آر. اف. مایکل استفنورد و دیگران: فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه و تدوین حسینی نودری، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۲۵.
۲. همان، ص ۲۵.
۳. همان، ص ۴۴.
۴. همان، ص ۵۷.
۵. همان، ص ۶۱.
۶. همان، ص ۷۷.
۷. همان، ص ۸۹.
۸. همان، ص ۹۵.
۹. همان، ص ۱۰۱.
۱۰. همان، ص ۱۱۴.
۱۱. همان، صص ۱۱۴-۱۱۹.
۱۲. همان، ص ۱۹۶.
۱۳. همان، ص ۲۰۱.
۱۴. همان، ص ۲۱۸.
۱۵. همان، ص ۲۵۰.
۱۶. همان، ص ۲۵۷.
۱۷. همان، ص ۲۶۰.
۱۸. همان، ص ۲۷۵.
۱۹. همان، ص ۲۸۴.
۲۰. همان، ص ۳۱۵.
۲۱. همان، ص ۳۴۰.
۲۲. همان، ص ۳۹۴.
۲۳. همان، ص ۴۰۷.
۲۴. همان، ص ۴۱۱.
۲۵. همان، ص ۴۱۹. ویلهلم دیلتای از فلاسفه اواخر قرن ۱۹ جامعه‌شناسی آگوست کنت و اسپنسر را شبه علم می‌دانست و بندتو کروچه نیز در ۱۹۰۶ از قبول حمایت از تأسیس کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه ناپل خودداری کرد. به اعتقاد وی جامعه‌شناسی صرفاً یک شبه علم بود.
۲۶. همان، ص ۴۳۱.
۲۷. همان، ص ۴۵۷.
۲۸. همان، ص ۴۹۷.
۲۹. همان، ص ۵۰۹.
۳۰. همان، ص ۵۶۶.
۳۱. فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۶۸.
۳۲. همان، ص ۵۱.
۳۳. همان، صص ۸۳-۳۷۶.

* لازم به ذکر است از مجموعه مقالات این کتاب،

مقاله پیتر برک قبلاً به چاپ رسیده است:

پیتر برک: «جامعه‌شناسی و تاریخ» ترجمه منصور صفت‌گل، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، شماره مسلسل ۵، مشهد، بهار ۱۳۶۹، صص ۸۶-۱۰۷. این مقاله ترجمه بخش اول از کتاب زیر است:

Peter Burk: sociology and history
ed.T.B.Botomor, free university press.
(londond.۱۹۸۱), second ed. Impression.